

جایگاه بنیادهای آمریکایی در سیاست خارجی تقابلی آمریکا علیه اسلام سیاسی

(مطالعه موردی بنیاد اسمیت ریچاردسون)

حکیمه سقای بی‌ربا^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۱۸

چکیده:

مطالعه موردی پیش رو به تحلیل شبکه تحت حمایت بنیاد اسمیت ریچاردسون به عنوان یکی از بنیادهای اثرگذار آمریکایی در سیاست خارجی تقابلی ایالات متحده علیه اسلام سیاسی به خصوص اسلام سیاسی نشأت گرفته از انقلاب اسلامی می‌پردازد. توجه به نقش بنیادها در تحکیم هژمونی آمریکا اغلب از لایه‌های پنهانی است که کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد و این پژوهش در راستای پر کردن بخشی از این خلاء است. بررسی چارچوب-گذاری برخی تولیدات شاخص تحت حمایت این بنیاد، نشان از دو جهت‌دهی اصلی مبنی بر مقابله با فرهنگ راهبردی مقاومت اسلامی و ترویج نوعی اسلام غرب‌گرای به اصطلاح میانه‌رو دارد که با الگوگیری از تجربه جنگ سرد طراحی شده است. در بعد نظری، مقاله «الگوی نخبگانی فرآیند سیاست‌گذاری عمومی» را برای فهم اهمیت جایگاه بنیادها در فرایند سیاست‌گذاری در آمریکا مورد استفاده قرار داده است. بر اساس این الگو و با بررسی گزارش‌های سالانه بنیاد از طرح‌های تحت حمایت مالی، شبکه نهادها و افراد مورد حمایت بنیاد اسمیت ریچاردسون در راستای دو هدف فوق متشکل از اندیشکده‌های رند، مؤسسه واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک، هادسون و امریکن ایترپرایز، دانشکده مطالعات عالی بین‌الملل دانشگاه جانز هاپکینز، مؤسسه تبلیغاتی رسانه آمریکا برون مرزها و موقوفه ملی دموکراسی شناسایی شد. همچنین بنیاد اسمیت ریچاردسون به واسطه اندیشکده رند با وزارت دفاع آمریکا و نهادهای اطلاعاتی امنیتی ایالات متحده ارتباط شبکه‌ای دارد. تحلیل برخی تولیدات تحت حمایت بنیاد نشان از روندی در شبکه تحت حمایت این بنیاد دارد که مبتنی بر تکفیرگرایی معکوس (مردود دانستن اسلام سیاسی به عنوان یک دین واقعی) و ترویج اسلام سازگار با ارزش‌های غربی است.

واژگان اصلی:

سیاست خارجی آمریکا، بنیاد اسمیت ریچاردسون، اسلام سیاسی، انقلاب اسلامی، اسلام میانه‌رو

^۱ استادیار گروه انقلاب و اندیشه سیاسی در اسلام، دانشکده معارف و اندیشه اسلامی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

مقدمه

در سالهای پس از جنگ سرد و به خصوص در سالهای پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، سیاست خارجی تقابلی آمریکا با اسلام سیاسی وارد مرحله جدیدی شد. با آغاز جنگ افروزی آمریکا در منطقه غرب آسیا در سالهای ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ در افغانستان و عراق، دولت آمریکا «نبردی» موازی در رویارویی با اسلام در پیش گرفت. نبردی که دو هدف عمده داشت: اول مقابله با اسلام سیاسی به عنوان دشمن شماره یک آمریکا و دوم تلاش برای گسترش جایگزینی «مدرن»، «مدنی» و «میانه‌رو» برای اسلام سیاسی. بدین واسطه، دوقطبی جدیدی در مقابل دوقطبی‌های پیشین ساخته شد: رادیکالیسم و میانه‌روی (سقای بی‌ریا، ۲۰۲۰). در مقاله حاضر با مطالعه موردی یکی از اثرگذارترین بنیادها در سیاست خارجی تقابلی آمریکا علیه اسلام سیاسی یعنی بنیاد اسمیت ریچاردسون، بخشی از میدان این نبرد مورد مذاقه قرار می‌گیرد، بنیادی که پشتیبان مالی کتاب *پایان تاریخ فرانسیس فوکویاما* (۱۹۹۲) و *برخورد تمدن‌های ساموئل هانتینگتون*^۳ (۱۹۹۶) بود و در دو دهه اخیر به یکی از پیشتازان حمایت مالی از تولید محتوای اسلام‌هراسانه علیه اسلام سیاسی و به خصوص اسلام سیاسی نشأت‌گرفته از انقلاب اسلامی بدل شده است. از میان برخی چهره‌های ضد انقلاب ایرانی مقیم آمریکا مورد حمایت این بنیاد می‌توان به آذر نفیسی^۴ (۲۰۰۳) برای تولید و انتشار کتابش *لولیتا خوانی* در تهران و مهدی خلجی^۵ (۲۰۲۳) برای تولید آثارش علیه ولایت فقیه و شخص حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای (حفظه‌الله) اشاره کرد.

نقش بنیادها در سیاست خارجی آمریکا از نظریه تا عمل

بنیادهای بشردوستانه^۶ نهادهایی برآمده از دنیای سرمایه‌داری اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است که در آن سرمایه‌داران بزرگ آمریکایی اقدام به استفاده از بخشی از سرمایه خود در قالب این

¹ Saghaye-Biria

² Fukuyama

³ Huntington

⁴ Nafisi

⁵ Khalaji

⁶ Philanthropic foundations

بنیادها برای اثرگذاری سیاسی، فرهنگی، اقتصادی در سطوح ملی و بین‌المللی می‌کنند. این بنیادها با حمایت مالی به صورت کمک بلاعوض^۱ به نهادهای غیرانتفاعی نظیر اندیشکده‌ها و یا کارشناسان مرتبط با آنها تلاش می‌کنند نقش عمده‌ای در شکل‌گیری رویکردهای سیاسی و سیاست‌گذاری داشته باشند. بنیادهای شاخص آمریکایی از جمله راسل سیچ (۱۹۰۷)، کارنگی (۱۹۱۱)، راکفلر (۱۹۱۳)، اسمیت ریچاردسون (۱۹۳۵)، فورد (۱۹۳۶) و رند (۱۹۴۶) نقش ویژه‌ای در سیاست‌گذاری داخلی و بین‌المللی ایفا کرده‌اند و از جمله مهمترین نهادهای هژمونی‌ساز آمریکایی به حساب می‌آیند (پارمار^۲، ۲۰۱۵). ارتباط این بنیادها در جنگ سرد با نهادهای دولتی آمریکا به خصوص سازمان سیا در پژوهش‌های مختلف مشهود است به طوری که این بنیادها به عنوان نهادهای پوششی منابع مالی را از سیا به اهداف مورد نظر انتقال می‌دادند. (ساندرز^۳، ۲۰۰۰).

از ابتدای تأسیس سازمان سیا، بنیادهای آمریکایی به خصوص فورد، راکفلر و کارنگی نقش مؤثری در تأمین مالی طرح‌های سیا از جمله «کنگره آزادی فرهنگی» و رادیو اروپای آزاد داشتند. برگهن^۴ (۲۰۰۲) نشان می‌دهد که چگونه برنامه امور بین‌الملل بنیاد فورد در ارتباط با کنگره آزادی فرهنگی تحت حمایت سیا و ماموران دیپلماسی فرهنگی آمریکا در یک جنگ فکری در دو جبهه در اروپا جنگیدند: یکی علیه کمونیسم و دیگری علیه ضد آمریکایی‌گرایی فرهنگی اروپا. «آنها برای پیروزی، مبالغ‌ه‌نگفتی را صرف فعالیت‌های آشکار و پنهان کردند، از تورهای ارکسترهای آمریکایی تا تأمین مالی اغلب مخفیانه نشریات اروپایی و کنگره‌های روشنفکری توسط سیا».

به گفته نادیا کاترین شادلو^۵ که برای مدتی کوتاه در سال ۲۰۱۸ به عنوان دستیار رئیس‌جمهور و معاون مشاور امنیت ملی برای استراتژی در دولت ترامپ خدمت کرد و نویسنده اصلی استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۷ (NSS) بود، بنیادهای آمریکایی در چند میدان نبرد هم‌زمان ایفای نقش می‌کردند: میدان افکار عمومی در کشورهای هم‌پیمان، میدان روشنفکران در کشورهای هم‌پیمان، میدان افکار

¹ grantmaking

² Parmar

³ Saunders

⁴ Berghahn

⁵ Schadlow

عمومی در کشورهای بلوک شرق، میدان افکار عمومی روشنفکران در کشورهای بلوک شرق، میدان برنامه‌های تحقیقاتی، میدان اندیشکده‌ها و میدان افکار عمومی داخلی آمریکا. از جمله طرح‌هایی که توسط بنیادها در جنگ سرد تأمین مالی شدند می‌توان به برنامه‌های تحقیقاتی مطالعات روسیه از جمله در هاروارد، ام آی تی، دانشگاه کلمبیا و دوک اشاره کرد. شادلو که پیش از پیوستن به دولت ترامپ برای ۲۰ سال مسئول ارشد برنامه‌ریزی در امنیت بین‌الملل و سیاست خارجی در بنیاد اسمیت ریچاردسون بود و اکنون در اندیشکده هادسون فعال است معتقد است الگوی نقش‌آفرینی بنیادها در جنگ سرد باید در جنگ علیه «افراط‌گرایی اسلام‌گرایانه» به کار گرفته شود.

با چنین پیشینه‌ای، «بنیادها (بشر دوستانه) قدرت سیاسی زیادی در ایالات متحده و سراسر جهان دارند»، امری که به ندرت مورد توجه کافی قرار می‌گیرد (رولاف^۱، ۲۰۱۵: ۶۵۴). قدرت بنیادها به طرق مختلف از جمله با تأمین مالی سازمان‌ها، حمایت از اندیشکده‌ها، اثرگذاری بر فرهنگ سیاسی از طریق رسانه‌ها، محققان دانشگاهی و رشته‌های آکادمیک اعمال می‌شود. نقش بین‌المللی بنیادها به عنوان نهادهای واسطه میان دولت ایالات متحده و جامعه مدنی در جوامع هدف در جنگ سرد نهادینه شد و «جهانی شدن قدرت بنیادها را تقویت کرد زیرا بسیاری از نهادهای جهانی توسط بنیادها ایجاد شده‌اند و همچنان توسط آنها پرورش می‌یابند» (رولاف، ۲۰۱۵). واگل^۲ (۲۰۰۶) معتقد است نقش بنیادها در هژمونی آمریکایی از جمله در گسترش فهم آمریکایی از دموکراسی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. وی فعالیت‌های بین‌المللی بنیادها را به «ایجاد جامعه مدنی جهانی» تعبیر می‌کند (همان: ۶۳۶). واگل بر این عقیده است که نیاز است مطالعه درباره هژمونی آمریکا را فراتر از بررسی قدرت اقتصادی، سیاسی، نظامی ایالات متحده سوق داد و به وزن بنیادهای آمریکایی در «پیکربندی ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی» جامعه مدنی جهانی در خدمت هژمونی آمریکا پرداخت (همان: ۶۳۹). در بیش از یک قرن فعالیت، بنیادهای آمریکایی به ایجاد شبکه‌هایی از نخبگان غرب‌گرا در سراسر جهان اقدام کرده و "شبکه‌های جهانی معرفتی" در خدمت هژمونی آمریکا ایجاد کرده‌اند (پارمار،

¹ Roelofs

² Vogel

۲۰۱۵: ۶۸۱). پارمار این نقش را در الگوی نوگرامشی گرایانه^۱ هژمونیک ارزیابی می‌کند.

مطالعه پارمار (۲۰۰۶) درباره سه بنیاد اصلی آمریکایی فورد، راکفلر و کارنگی نشان می‌دهد چگونه این بنیادها از بشردوستی و بورس تحصیلی خود برای ترویج آمریکایی‌گرایی و مبارزه با آمریکاستیزی با ایجاد یک شبکه جهانی آمریکایی‌شده از سازمان‌های غیردولتی، اتاق‌های فکر، خیریه‌ها، دانشگاه‌ها و امثال آن استفاده کردند. به گفته پارمار، «تلاش‌های آنها برای مبارزه با مخالفان جهانی شدن و سیاست خارجی ایالات متحده باید در پرتو تلاش آنها برای ساختن یک جامعه مدنی جهانی «آمریکایی‌شده»^۲ ارزیابی شود که در آن سیاست آمریکایی، اقتصاد نئولیبرال و ایدئولوژی جهانی آزادی غلبه داشته باشد» (همان: ۱۸۶). فعالیت‌های این بنیادها را باید در راستای ایجاد دستگاه اقناع‌گر نظم هژمونیک جهانی آمریکا ارزیابی کرد.

برمن^۳ (۱۹۸۳: ۱۵) در مطالعه خود در مورد تأثیر بنیادهای کارنگی، فورد و راکفلر بر سیاست خارجی آمریکا، نشان می‌دهد که چگونه این بنیادها از بشردوستی خود «برای تحمیل یک بسته فرهنگی آمریکایی در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین در سال‌های پس از ۱۹۴۵» استفاده کردند. این امر تا حدی از طریق حمایت آنها از دانشگاه‌های پیشرو در کشورهای جهان سوم، راهاندازی برنامه‌های علوم اجتماعی، برنامه‌های تبادل آموزشی، و ایجاد شبکه‌ای فکری از دانشگاهیان آمریکانگرا در جهان سوم انجام شد. آرنو^۴ (۱۹۸۲) در کتابش با عنوان بشردوستی و امپریالیسم فرهنگی، با تمرکز بر نقش هژمونیک بنیادها معتقد است نفوذ بنیادها در سیاست‌گذاری عمومی «نشان دهنده تمرکز نسبتاً نامنظم و غیرپاسخگویی قدرت و ثروتی است که استعدادها را می‌خرد، آرمان‌هایی را ترویج می‌کند، و در واقع، برنامه‌ای از آنچه شایسته توجه جامعه است را ایجاد می‌کند و به حفظ یک نظم اقتصادی و سیاسی، در گستره بین‌المللی کمک می‌کند، که به نفع منافع طبقه حاکم است، سیستمی که بر ضد منافع اقلیت‌ها، طبقه کارگر و مردم جهان سوم عمل کرده است.»

¹ Neo-Gramscian hegemony

² Americanized global civil society

³ Berman

⁴ Arnove

آرنوو و پاینید^۱ (۲۰۰۷) با مروری دوباره بر استراتژی‌های تامین مالی و اولویت‌های بنیادهای کارنگی، راکفلر و فورد در بیست و پنج سال گذشته نشان دادند که اگرچه این بنیادها خود را با تغییر بافت‌های بین‌المللی و ملی سازگار کرده‌اند، اما همچنان به فعالیت‌های مشابه مبتنی بر امپریالیسم فرهنگی ادامه می‌دهند. این بنیادها علی‌رغم ادعای تلاش برای زدودن رنج‌های بشری، اساساً برای حفظ سیستم‌های اجتماعی و اقتصادی که عامل نابرابری و بی‌عدالتی است تلاش می‌کنند.

بنیادها به عنوان بخشی از ساختار سیاست خارجی آمریکا به طور تاریخی بر برنامه‌های هر دو حزب اثرگذار بوده‌اند به طوری که نمی‌توان تفکیکی بین دو حزب در تأثیر و تأثر در فعالیت‌های بنیادها قائل شد. البته این بدان معنا نیست که بنیادها فارغ از تمایلات حزبی فعالیت می‌کنند بلکه بدین معناست که برونداد فعالیت‌های آنها می‌تواند در عملکرد دولت‌های مختلف دموکرات و جمهوریخواه تأثیر بگذارد، امری که گاه به چرخشی در سیاست خارجی ایالات متحده به عنوان یک کشور انجامیده است.

برای مثال پارمار (۲۰۰۳) با بررسی نقش بنیادهای فورد و مک آرتور در اشاعه "نظریه صلح دموکراتیک" در دهه نود میلادی مبنی بر اینکه دموکراسی‌ها صلاح‌طلب هستند و حکومت‌های غیر دموکراتیک بی‌ثبات و متمایل به حمایت از گروه‌های تروریستی هستند، می‌پردازد. به گفته پارمار، این دیدگاه به صورت آکادمیک صرف انتشار نیافت بلکه این دو بنیاد به حمایت مالی مقالات علمی مایکل دویس نظریه‌پرداز «تئوری صلح لیبرال»^۲ پرداختند، نظریه‌ای که بر اهمیت تجارت آزاد جهانی نیز متمرکز بود. پارمار می‌گوید، «این نظریه در دست صاحب‌نظران آکادمیک امری مورد بحث بود اما زمانی که در دست مسئولین دولتی قرار گرفت، به دکترینی تبدیل شد که تحمیل دموکراسی به دیگر ملت‌ها در راستای منافع آمریکا را توجیه می‌کرد» (همان: ۶۹۶). این ایده در زمان بیل کلینتون و در اندیشه‌های متمایل به حزب دموکرات شکل گرفت، اما در زمان جورج دبلیو بوش در پروژه اشغال عراق و افغانستان به اجرا گذاشته شد. این نظریه که به دکترینی در سیاست‌گذاری تبدیل و به اجرا گذاشته شد عملاً حق حاکمیت ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود را نقض می‌کند.

¹ Arnove & Pinede

² Liberal peace theory

بنابراین باید گفت بنیادهای آمریکایی به عنوان نهادهای حمایت‌گر هژمونی در لابلای خطوط حزبی عمل می‌کنند به طوری که ممکن است ایده‌ای توسط بنیادی حامی اندیشکده‌های متمایل به حزب دموکرات از دنیای آکادمیک به عرصه سیاست‌گذاری ورود کند و سپس در دولتی جمهوریخواه به عرصه عمل برسد یا بالعکس. در عین حال روش اجرای دکترین مورد اشاره ممکن است محل بحث و در دولت‌های دموکرات و جمهوریخواه به سیاست‌های مختلف ختم شود. برای مثال در مورد ترویج دموکراسی، هر دو حزب دموکرات و جمهوریخواه آن را به عنوان یک رویکرد مورد توافق پذیرفته و مسئله مورد اختلاف شیوه ترویج دموکراسی، بازیگران اصلی و زمان‌بندی آن است. پیچیدگی فرآیند سیاست‌گذاری در ایالات متحده، استفاده از نظریه‌ها و الگوها را برای ساده‌سازی فرایند و تحلیل تأثیر بازیگران و نهادهای درگیر در یک چارچوب مفهومی خاص ضروری می‌کند. مقاله حاضر با در نظر گرفتن «الگوی نخبگانی فرآیند سیاست‌گذاری عمومی»^۱ که توسط دای و زیگلر^۲ (۲۰۰۳) ارائه شد بنیادها را یکی از مهمترین نهادها در فرایند سیاست‌گذاری عمومی از جمله در سیاست خارجی می‌بیند.

در این الگو، بنیادها در کنار دیگر نهادهای ثروت در آمریکا به تأمین «پول اولیه»^۳ اندیشکده‌ها می‌پردازند تا ایده‌هایی برای شکل‌گیری سیاست ارائه کنند. این الگو نشان می‌دهد برنامه‌ریزی سیاست یک فرآیند هدایت‌شده و شبکه‌ای است و نه یک فعالیت فکری مستقل صرف. کارکرد مهم اندیشکده‌ها «ایجاد اجماع بین رهبران شرکت‌ها، سرمایه‌گذاران، رسانه‌ها، شخصیت‌های مدنی، روشنفکران و دولت در مورد جهت‌گیری‌های اصلی سیاست» است و بنیادها در این روند نقش مؤثر ایفا می‌کنند (دای، ۱۹۷۸: ۴۳۲). در این الگو، بنیادها در شبکه‌ای از ارتباطات میان شرکت‌های سرمایه‌داری، ثروت شخصی، نهادهای دولتی، اندیشکده‌ها و دانشگاه‌ها قرار دارند.

بر اساس الگوی پیشنهادی دای و زیگلر، منابع اولیه مالی برای تحقیق، مطالعه، برنامه‌ریزی و تدوین خط‌مشی ملی توسط ثروت اشخاص و شرکت‌های خصوصی بزرگ تأمین می‌شود. این ثروت در

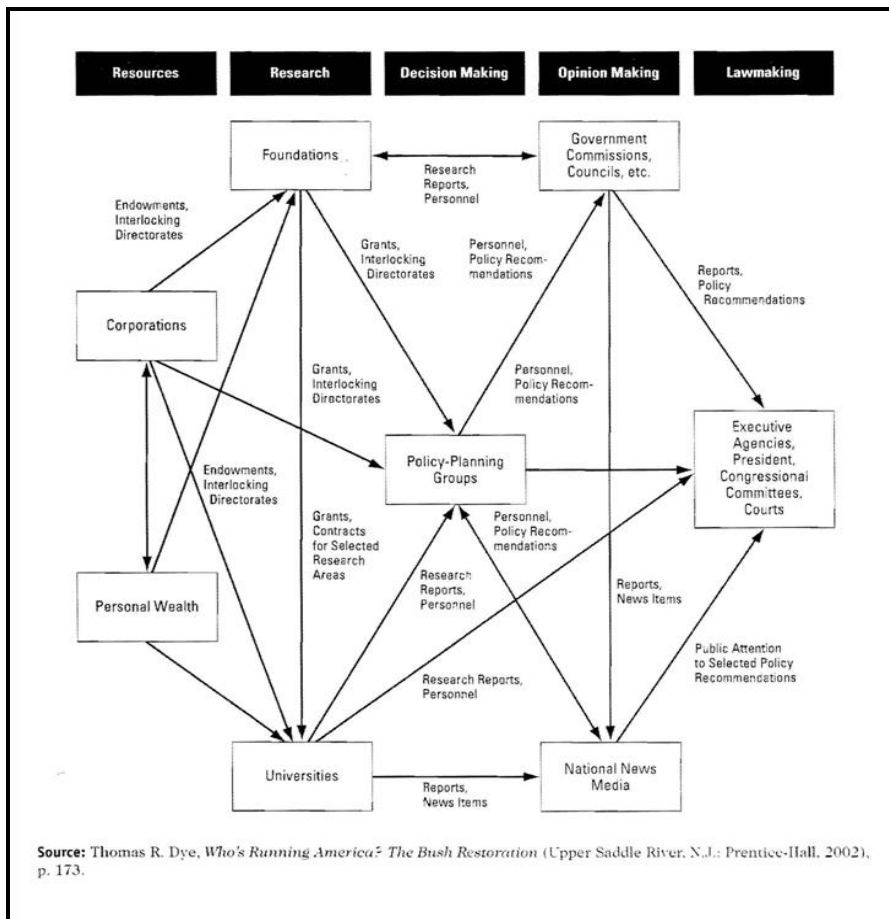
¹ The elite model of the public policy-making process

² Dye & Zeigler

³ Seed money

قالب موقوفه‌ها، کمک‌های بلاعوض و قراردادهای به بنیادها، دانشگاه‌ها و گروه‌های سیاست‌گذاری هدایت می‌شود. علاوه بر این، رؤسای شرکت‌ها، مدیران و صاحبان ثروت برتر نیز در هیئت مدیره بنیادها، دانشگاه‌ها و گروه‌های برنامه‌ریزی سیاست می‌نشینند تا بر مصرف وجوه خود نظارت کنند. (ص ۴۲۶)

با توجه به چارچوب نظری فوق، مقاله ابتدا با بررسی پروژه‌های مورد حمایت مالی بنیاد اسمیت ریچاردسون به بررسی روابط شبکه‌ای این بنیاد می‌پردازد. سپس چارچوب‌گذاری برخی تولیدات شاخصی مورد حمایت این بنیاد بررسی خواهد شد.



الگوی نخبگانی فرآیند سیاست‌گذاری عمومی (Dye, 2002)

نقش بنیاد اسمیت ریچاردسون در سیاست خارجی ایالات متحده

ارتباط بنیاد اسمیت ریچاردسون با سازمان سیا در سالهای فعالیتش کاملاً مشهود بوده است. ارتباط بنیاد با سیا در دهه ۱۹۸۰ اوج گرفت به طوری که برخی مقامات سیا به عنوان مشاوران بنیاد در روند بررسی کمک های مالی نقش داشته و بنیاد نیز از طریق یک شرکت وابسته آموزش‌هایی برای کارمندان سیا و وزارت دفاع ارائه می‌داده است (فردمن^۱، ۱۹۸۱).

همزمان با انتشار کتاب برخورد تمدن‌های هانتینگتون، نیویورک تایمز در یادداشتی اعلام کرد: «تهدید سرخ از بین رفته است. اما اکنون اسلام پیش روی ماست» (سیولینو^۲، ۱۹۹۶). از این تاریخ به بعد است که «روشنفکران، سیاست‌مداران و نخبگان سیاسی ذی‌نفوذ آمریکایی به تدریج "اسلام" و "جهان اسلام" را به عنوان یک چارچوب تمدنی راهبردی در سیاست بین‌الملل در مقابل لیبرال دموکراسی غربی تصویر کردند.» در این بین نقش بنیاد اسمیت ریچاردسون در حمایت از نهادها و شخصیت‌های نومحافظه‌کار در تولید محتوا در نبرد نرم‌افزارانه میان غرب و اسلام بسیار برجسته است.

وجه تمایز بنیاد اسمیت ریچاردسون در مقایسه با دیگر بنیادهای اصلی محافظه‌کار مانند بردلی، اسکیف و آلین، در تمرکز آن بر سیاست خارجی است. فلسفه سیاسی بنیانگذار این بنیاد، اچ اسمیت ریچاردسون به شدت متأثر از دیدگاه استثناء‌گرایی آمریکایی بود و این میراث همچنان بر فعالیت‌های بنیاد سایه افکنده است. در حالی که بنیاد در سال ۱۹۳۵ تأسیس شد، اثرگذاری آن در دهه هشتاد میلادی اوج گرفت، زمانی که در سالهای پایانی جنگ سرد، بنیاد اسمیت ریچاردسون سرمایه‌گذاری ویژه‌ای برای ترویج اقتصاد بازار و مقابله با کمونیسم انجام داد. در این دوران، بنیاد باعث رشد ایده‌های نومحافظه‌گرایانه افراد شاخصی مانند ایروینگ کریستول^۳ و نورمان پودهورتز^۴ شد و در اواخر دهه نود میلادی نقش بسزایی در تأسیس پروژه قرن جدید آمریکایی^۵ داشت که بعدها مهمترین مروج ایده حمله به عراق برای تغییر رژیم بود. در سالهای اخیر، بنیاد اسمیت ریچاردسون از

¹ Friedman

² Sciolino

³ Irving Kristol

⁴ Norman Podhoretz

⁵ New American Century

اندیشکده‌های مهم محافظه‌کار و نومحافظه‌کار شامل مؤسسه امریکن ایترپرایز، هادسون، مرکز امنیت آمریکایی جدید حمایت مالی کرده است. اسمیت ریچاردسون همچنین دو برنامه کمک هزینه تحصیلی-پژوهشی را اجرا می‌کند: برنامه همپاران استراتژی و سیاست که به واسطه آن از چندین دانشگاه در سال با کمک هزینه ۶۰۰۰۰ دلار پشتیبانی می‌کند، و بورسیه جهانی سیاست و دولت که به واسطه آن ۲۰ کمک هزینه به مبلغ ۷۵۰۰ دلار برای حمایت از تدوین رساله‌های دکترا در حوزه سیاست خارجی و امنیت بین‌المللی اعطا می‌کند (روجک^۱، ۲۰۱۶؛ بنیاد اسمیت ریچاردسون^۲، ۲۰۱۵). فعالیت‌های بنیاد اسمیت ریچاردسون در راستای جنگ فرهنگی را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد. سالهای ابتدایی جنگ سرد و مشارکت بنیاد در پروژه ام کی آلترا^۳ و حمایت مالی از رادیو آزادی و رادیو اروپای آزاد. سالهای پایانی جنگ سرد در دهه هشتاد میلادی و نقش بنیاد در شکل‌گیری جریان نومحافظه‌کار در آمریکا و ترویج سیاستهای اقتصاد آزاد ریگان و مبارزه با کمونیسم و سالهای پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و مشارکت فعال بنیاد اسمیت ریچاردسون در جهت‌دهی و حمایت از ایده «نبرد ایده‌ها» علیه اسلام سیاسی و مقاومت اسلامی به خصوص جمهوری اسلامی.

بر اساس شواهد موجود، از دهه ۱۹۵۰، ایالات متحده آزمایش‌های گسترده‌ای را برای به دست آوردن روش‌های مؤثر شکنجه روحی و جسمی برای شکستن مقاومت مظنونان و کنترل ذهن افراد انجام داده است. پروژه ام کی آلترا^۳ سیا از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۳ از بارزترین تلاشهای سیا در این راستاست که با حمایت مالی بنیاد اسمیت ریچاردسون انجام شد. سیا با استفاده از سازمان‌های رسمی به ظاهر مستقل، ۸۰ مؤسسه تحقیقاتی، از جمله ۴۴ دانشگاه، و همچنین چندین بیمارستان، زندان و شرکت‌های داروسازی را به مشارکت گرفت که در آنها روان‌پزشکان از شکنجه و مواد مخدر استفاده می‌کردند. مواد توهم‌زا، از جمله ال اس دی و سایر مواد شیمیایی، هیپنوتیزم، محرومیت حسی، انزوا، و تجاوز کلامی و جنسی، از جمله روش‌هایی بودند که برای یافتن ابزارهای مؤثر کنترل ذهن مورد استفاده قرار می‌گرفتند. یکی از اهداف این طرح ایجاد اختلالات شخصیتی در افراد

¹ Rojc

² Smith Richardson Foundation

³ MKULTRA

تحت آزمایش بود. این آزمایش‌ها بر روی شهروندان آمریکایی و کانادایی ناآگاه از جمله هزاران زندانی و بیماران روانی انجام شد. در این زمان بنیاد اسمیت ریچاردسون مخارج چنین آزمایش‌هایی را در بیمارستان بریجواتر در ماساچوست که محل انجام بیشتر وحشیانه‌ترین شکنجه‌های ام‌کی‌آلترا بود را تأمین کرد (استوری^۱، ۲۰۰۶: ۶۳).

بنیاد اسمیت ریچاردسون همچنین در ماجرای مک‌فارلین (رسوایی ایران کانترا) نیز تحت عنوان "کمیته راهبری اهداکننده خصوصی" نقش داشت (کیت^۲، ۱۹۹۷).

در سالهای پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و با قدرت گرفتن نومحافظه‌کاران، بنیاد اسمیت ریچاردسون پروژه‌های متعددی در راستای مقابله با اسلام سیاسی و حمایت از آنچه «اسلام میانه‌رو» نامیده می‌شود مورد حمایت مالی قرار داد امری که باعث شروع و شتاب گرفتن روندی در گرایش به چنین برساختی از اسلام در کشورهای مختلف اسلامی از جمله عربستان سعودی، کشورهای خلیج فارس، اندونزی، مالزی و سنگاپور شده است. در این میان بنیاد اسمیت ریچاردسون همچنین حمایت از چهره‌های ضد ایرانی نظیر آذر نفیسی، مهدی خلجی، علی الفونه، فردریک کیگن و امیر طاهری را در دستور کار قرار داد.

تحلیل شبکه بنیاد اسمیت ریچاردسون

با توجه به چارچوب نظری مورد استناد در این مقاله «الگوی نخبگانی فرایند سیاست‌گذاری عمومی» دای و زیگلر (۲۰۰۷)، نیاز است روابط شبکه‌ای این بنیاد مورد بررسی قرار گیرد تا نحوه اثرگذاری بنیاد اسمیت ریچاردسون بر سیاست خارجی تقابلی آمریکا در مواجهه با اسلام سیاسی و ترویج اسلام لیبرال/میانه‌رو به دست آید. بنیاد اسمیت ریچاردسون بنیادی خصوصی مستقر در وست پورت، کانکتیکات آمریکا است که از تحقیقات سیاسی در حوزه سیاست‌گذاری عمومی خارجی و داخلی پشتیبانی می‌کند. بنیاد اسمیت ریچاردسون با سرمایه‌گذاری شرکت داروسازی ویکس در سال ۱۹۳۵ آغاز به فعالیت کرد. در سال ۲۰۲۲ دارایی‌های بنیاد بر اساس فرم مالیات آن، ۵۱۸ میلیون دلار

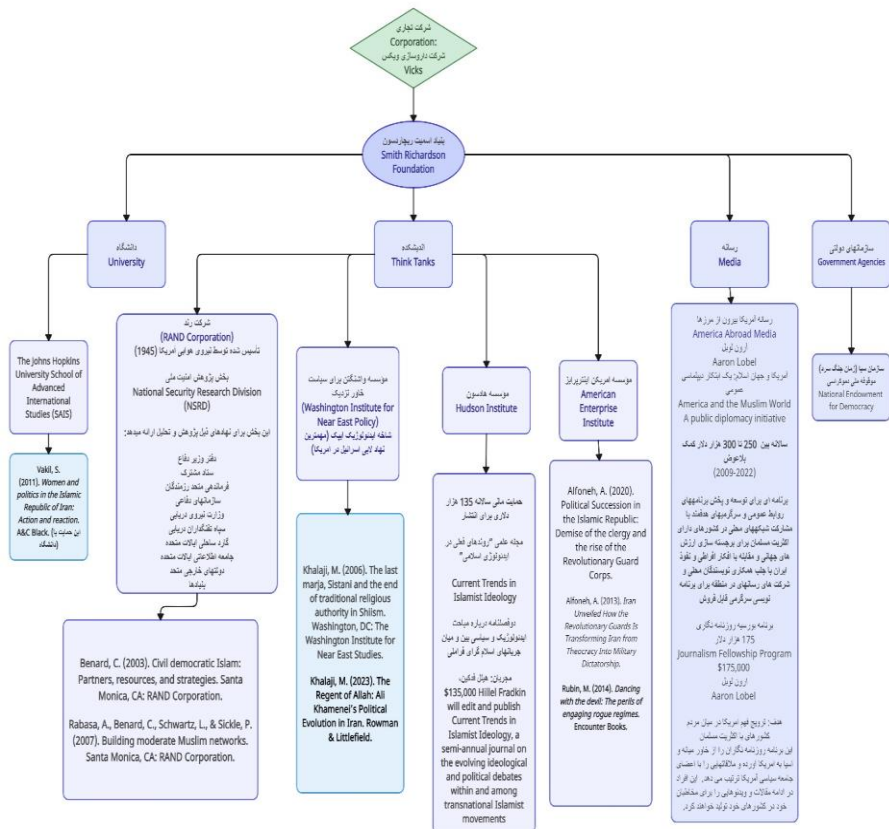
¹ Story

² Keith

بود (پروپالیکا^۱، بی تا). بررسی گزارشهای سالانه در دسترس بنیاد و کتابهایی که در موضوع نبرد ایده-ها علیه اسلام سیاسی منتشر شده و به حمایت مالی بنیاد اشاره کرده‌اند و بررسی روابط سازمانی نویسندگان، روابط شبکه‌ای بنیاد را مشخص می‌کند. چهار اندیشکده رند، مؤسسه واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک، هادسون و امریکن اینترپرایز در سالهای پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به واسطه کارشناسان و تولیداتشان در حوزه نبرد ایده‌ها علیه اسلام سیاسی مورد حمایت بنیاد قرار گرفته‌اند. بنیاد اسمیت ریچاردسون همچنین با دانشکده مطالعات عالی بین‌الملل دانشگاه جانز هاپکینگز به واسطه حمایت از برخی پروژه‌های تحقیقاتی و رساله‌های دکتری دانشجویی مرتبط است. این بنیاد همچنین دو پروژه رسانه‌ای/تبلیغاتی را با حمایت از یک نهاد رسانه‌ای خصوصی با عنوان رسانه آمریکا برون مرزها^۲ عملیاتی کرده است. همانطور که بنیاد اسمیت ریچاردسون در دوران جنگ سرد با سازمان سیا در ارتباط بود، در سالهای پس از تأسیس موقوفه ملی دموکراسی در سال ۱۹۸۳ به حمایت از برخی پروژه‌های این سازمان دولتی پرداخته است. موقوفه ملی دموکراسی بسیاری از فعالیتهای سیاسی سیا را تحت عنوان «ترویج دموکراسی» به عهده گرفته است. همچنین به واسطه حمایت از اندیشکده رند، بنیاد اسمیت ریچاردسون با وزارت دفاع آمریکا و بسیاری از نهادها و مجموعه‌های درون این وزارتخانه مرتبط است.

¹ ProPublica

² America Abroad Media



تحلیل برخی تولیدات اندیشکده‌های تحت حمایت بنیاد اسمیت ریچاردسون

ترویج اسلام دموکراتیک مدنی

شریل بنارد، جامعه شناس و همسر زلمی خلیل زاد، سفیر دولت جورج دبلیو بوش در سازمان ملل، افغانستان و عراق، با حمایت بنیاد اسمیت ریچاردسون گزارش مفصلی درباره ترویج اسلام دموکراتیک مدنی در سال ۲۰۰۳ منتشر کرد. بنارد^۱ در این گزارش، چهار گروه اصلی را در میان مسلمانان بر اساس میزان قرباتی که با ارزش‌های غربی و مدرنیته نشان می‌دهند، متمایز می‌کند:

¹ Benard

بنیادگرایان، سنت‌گرایان، نوگرایان/مدرنیست‌ها و سکولارها. او با این وجود خاطر نشان می‌کند که این گروه‌بندی‌ها به بهترین وجه در طول یک پیوستار مفهوم‌سازی می‌شوند و بنابراین گروه‌ها را به بنیادگرایان رادیکال، بنیادگرایان کتاب مقدس، سنت‌گرایان محافظه‌کار، سنت‌گرایان اصلاح‌طلب، مدرنیست‌ها، سکولاریست‌های جریان اصلی و سکولاریست‌های رادیکال تقسیم می‌کند. بنارد پیشنهاد می‌کند پابندی به ابعاد مختلف سبک زندگی اسلامی از جمله حجاب مهم‌ترین شاخص‌ها برای متمایز کردن گروه‌ها از یکدیگرند. توجه به این نکته ضروری است که در این رویکرد تفاوتی میان جمهوری اسلامی ایران و اسلام وهابیت دیده نمی‌شود. بنا به گفته بنارد، وظیفه سیاست‌گذاران آمریکایی این است که «با دقت بررسی کنند که کدام عناصر، روندها و نیروهایی را در اسلام می‌خواهند تقویت کنند» (بنارد، ۲۰۰۷: X).

ارزیابی بنارد از مشکل پیش روی ایالات متحده و دیگر کشورهای غربی همفکر، کنترل نبرد معرفتی بر سر معنای اسلام است. بنا به گفته بنارد، هدف این است که ابتکار عمل را از «بنیادگرایان» که اسلام را یک نظم سیاسی و اجتماعی مستقل تعریف می‌کنند، امری که در تقابل با تمدن غرب با هدف تقویت امت اسلامی است، گرفته شود. مکرراً ذکر شده است که یک هدف کلیدی در تعامل ایالات متحده با اسلام، بازتعریف معنای مسلمان خوب بودن است. در این چارچوب، مطلوب نیست که اسلام بنیادگرا به نسخه پیش فرض تبدیل شود. از دیدگاه بنارد، مقاومت مسلمانان در برابر سیاست‌های غرب اعتراضی به بی‌عدالتی نیست. بلکه تقصیر یک جناح بنیادگرای با بودجه خوب و سازمان یافته در اسلام است که توده‌های مسلمان را با موفقیت به سمت خود هدایت می‌کند. در نتیجه، تهدید واقعی از بنیادگرایان نشأت می‌گیرد که مدافع «نسخه‌ای تهاجمی و توسعه‌طلب از اسلام هستند که از خشونت دوری نمی‌کند... واحد مرجع آنها دولت-ملت یا گروه قومی نیست، بلکه جامعه مسلمان امت است» (بنارد، ۲۰۰۳: ۷).

تعاریف سنت‌گرایانه از اسلام نیز برای بنارد به دلیل تکیه بر منابع سنتی اسلام یعنی قرآن و سنت و بی‌میلی آنها از پذیرش هنجارهای غربی غیر قابل قبول است. با توجه به تنوع مواضع ایدئولوژیک در میان سکولارها، با توجه به اینکه برخی به شدت ضد آمریکایی هستند، بنارد در مورد کارایی حمایت از سکولارها نیز تردید دارد. او در عوض توصیه می‌کند که دولت ایالات متحده فعالانه از

مدرنیست‌هایی حمایت کند که به دنبال «تغییرات گسترده در درک و عملکرد سنتی کنونی اسلام» هستند و به «تاریخی بودن اسلام» معتقدند (بنارد، ۲۰۰۳: ۵). وی معتقد است همانطور که مسیحیت و یهودیت در حال حاضر متن تحت اللفظی منابع کتاب مقدس را «تاریخ و افسانه» می‌دانند لازم است مسلمانان نیز همان ذهنیت را نسبت به اسلام و منابع اصلی آن بپذیرند (همان: ۳۷). او مستقیماً صحت قرآن را زیر سؤال می‌برد: «به طور گسترده پذیرفته شده است که حداقل دو سوره در این فرآیند گم شده است. مدرنیست‌ها اشاره می‌کنند که ممکن است برخی نیز به اشتباه یا نادرست ثبت شده باشند. اما برای سنت‌گرایان که تک تک حروف قرآن و حتی کاغذهایی را که روی آن چاپ شده است به عنوان معصوم و الهی احترام می‌گذارند، این تصور مذموم است» (همان: ۲۴).

برخی از توصیه‌هایی که بنارد ارائه می‌کند به چارچوب کلی او در طول گزارش اشاره می‌کند. به عنوان مثال، در ضمیمه C، استراتژی در عمق، او گنجانیدن «مسلمانان مدرن و جریان اصلی در رویدادهای سیاسی» را پیشنهاد می‌کند تا جمعیت قابل توجه آنان را منعکس کند. از دید بنارد مسلمانان را باید «به این ایده عادت داد که اسلام می‌تواند تنها بخشی از هویت آنها باشد». هدف نهایی توسعه انواعی از اسلام است که غربی هستند: اسلام اروپایی، اسلام آمریکایی، پروژه‌هایی که هدف آنها ادغام جنبه‌های اسلام با مدرنیته است. ترویج خرده فرهنگ‌های جوانان و تصوف به عنوان دو مسیر دیگر برای تضعیف بنیادگرایی و سنت‌گرایی پیشنهاد می‌شود (بنارد، ۲۰۰۳: ۶۱).

بنابراین، استراتژی پیشنهادی بنارد به دولت آمریکا برای تقویت یک «اسلام مدنی و دموکراتیک» این است: از مدرنیست‌ها با کمک مالی، زیرساخت‌ها و حمایت‌های سیاسی عمیقاً حمایت کنید. تنها از سکولاریست‌هایی حمایت کنید که طرفدار ارزش‌ها و سیاست‌های ایالات متحده هستند. هرگونه ائتلاف احتمالی بین سنت‌گرایان و بنیادگرایان را بشکنید و با بنیادگرایان به هر دلیلی مخالفت کنید. هدف نهایی دستکاری در چگونگی تعریف و تفسیر اسلام است. دو مطالعه موردی ارائه شده در این گزارش، یعنی استفاده از جنگ‌های حدیث و حجاب، بیش‌تر توصیه‌ها را روشن می‌کند.

همانطور که قبلاً اشاره شد، بنارد یکی از ویژگی‌های کلیدی اسلام میانه رو یا اسلام مدرن را عدم تمایل آن به پذیرش مرجعیت دینی و اعتبار منابع اصیل اسلام از جمله قرآن و حدیث می‌داند. با توجه به مناقشاتی که پیرامون روایات معتبر و مورد قبول وجود دارد، بنارد دستکاری در فهم

مسلمانان و استفاده از حدیث را راه خوبی برای تقویت چشم‌انداز اسلام میانه‌رو می‌دانند. او با عنوان «جنگ‌های حدیث» بحث مفصلی درباره این موضوع ارائه می‌کند. به عقیده بنارد، حدیثی که متمایل به ارزش‌های غربی است، می‌تواند به عنوان «مهمات» برای پیروزی در جنگ‌های حدیث باشد. او لازم می‌داند که مجموعه‌ای از «ضدحدیث» را برای کمک به مسلمانان مدرنیست برای «دستیابی به یک توقف» در نبرد خود با بنیادگرایان، تدوین کند (بنارد، ۲۰۰۳: ۵۰).

او اعتبار استفاده از حدیث را در بسیاری از موارد با استفاده از عباراتی مانند «ابزار مشکوک، معیوب»، مجموعه‌ای از روایات «ادعایی»، عملکرد «در سطح گفته‌های عامیانه، کسب اعتبار و محبوبیت از طریق تکرار و صحت» تضعیف می‌کند. وی همچنین در این باره می‌گوید: «در تئوری، روایت حدیث مبتنی بر یک علم و در واقع بسیار پیچیده است. اما در عمل، استانداردهای دقیق بی‌معنی هستند و سیاست حاکم است.» علیرغم این انتقادات، او فراتر از دعوت به ارتقای درک مسلمانان عادی از این جریان است و خواهان تدوین احادیثی است که موافق طرح اصلاح اسلام باشد. او همچنین از فایده ادغام منابع مختلف قانون، اعم از سکولار و مذهبی صحبت می‌کند.

«در عین حال، تا زمانی که این امر محقق شود، باید مجموعه‌ای از «ضدحدیث» در اختیار کسانی قرار گیرد که خواهان جوامعی با مدارا، برابری طلب و دموکراتیک هستند، اما متقاعد شده‌اند که تغییراتی که به دنبال آن هستند «غیر اسلامی» است. جمع‌آوری چنین شواهدی از دید بنارد برای حمایت از اصلاحات و لیبرالیسم لازم و بسیار آسان است. موضوعات بحث برانگیز زیاد نیست. آنها را می‌توان با نیم دوجین کتاب راهنما یا جزوه پوشش داد» (بنارد، ۲۰۰۳: ۵۴).

توسعه تحرکات در حوزه التزام به شرع در قوانین برای بنارد مهم است. وی «مؤثرترین نتایج را از آن حقوقدانان مسلمانی می‌داند که با رویکردی التقاطی، نه تنها به یکی از مکاتب حقوقی محدود نمی‌شوند، بلکه قوانین و تفاسیر اسلامی را از کشورها و منابع مختلف با قوانین مدنی، هنجارهای بین‌المللی و نگاه‌های جدید در هم می‌آمیزند. مستندات چنین تحرکاتی باید به صورت متمرکز جمع‌آوری شود و در اختیار فقها و سایر مخاطبان علاقه‌مند در سراسر جهان اسلام قرار گیرد» (بنارد، ۲۰۰۳: ۵۵).

بررسی موضوع حجاب توسط بنارد در رابطه با اصلاح اسلام نیز قابل توجه است. او از دولت ایالات متحده می‌خواهد که موضوع حجاب را فراتر از مسئله آزادی مذهبی یا کثرت‌گرایی بررسی کند. از

نظر او «حجاب به دور از اینکه یک موضوع "سبک زندگی" آرام و مناسب برای نشان دادن تمایل ایالات متحده به کثرت گرایی و مدارا باشد، یک میدان مین است» (بنارد، ۲۰۰۳: ۵۸). او به شدت از رفتار برخی کشورهای اروپایی با مسئله حجاب به عنوان نماد اسلام مبارز حمایت می‌کند و ممنوعیت حجاب را اقدامی مثبت می‌داند.

چارچوبی که بنارد در گزارش خود به نام «اسلام دموکراتیک مدنی»^۱ به کار می‌برد، به طور اختصار شامل گزاره‌های زیر است:

- «اسلام معاصر در وضعیتی متزلزل است و درگیر مبارزه داخلی و خارجی بر سر ارزش ها، هویت و جایگاه خود در جهان است».
- «بنابراین به نظر منطقی می‌رسد که فشارهایی را در درون آن ایجاد کنیم که خواستار نظم اجتماعی معتدل‌تر، دموکراتیک‌تر، صلح‌آمیزتر و بردبارتر باشد».
- «تغییر یک دین بزرگ جهانی کار آسانی نیست. اگر "ملت‌سازی" کاری دلهره‌آور است، "دین‌سازی" بسیار خطرناک‌تر و پیچیده‌تر است» (بنارد، ۲۰۰۳: ۳).

ایجاد شبکه های مسلمانان میانه‌رو

گزارش دیگر کاشناسان رند که با حمایت بنیاد اسمیت ریچاردسون در سال ۲۰۰۷ با عنوان/ایجاد شبکه های مسلمانان میانه‌رو منتشر شد، تاکتیک‌های ایجاد اصلاحات در اسلام را در چارچوب جنگ عقاید درون دینی گسترش داد (راباسا^۲ و دیگران، ۲۰۰۷). به زعم نویسندگان گزارش، مهمترین وجه تشابه تقابل فعلی آمریکا و جهان اسلام با تجربه جنگ سرد در این است که «ایالات متحده درگیر جنگی است که هم نبرد تسلیحاتی است و هم نبرد ایده‌ها، جنگی که در آن پیروزی نهایی تنها زمانی به دست می‌آید که ایدئولوژی‌های افراطی در نظر مردم جمعیت میزبان و حامیان آنها بی‌اعتبار شوند» (همان: ۳۶). نویسندگان گزارش عناصر زیر را به عنوان بخش‌هایی از یک استراتژی موفق در جنگ ایده‌ها پیشنهاد کردند:

¹ Civil Democratic Islam

² Rabasa

- ایجاد گروه های لیبرال
- ایجاد شبکه بین المللی میانه روها
- تامین بودجه و منابع سازمانی به عنوان یک "کاتالیزور خارجی" بسیار مورد نیاز
- اخلال در شبکه های رادیکال از طریق از بین بردن رابطه مبتنی بر اعتماد بین توده های مسلمان و مبارزان و توانمندسازی به اصطلاح میانه روها برای به دست آوردن کنترل شبکه های مسلمان موجود که خدمات اجتماعی مهمی ارائه می کنند.
- طراحی و اجرای دقیق عملیات روانی که مهمتر از مسدود کردن دارایی های مالی است.
- نگاه به آموزش به عنوان «میدان نبرد بحرانی» - ترویج اصلاحات مدارس، ترویج اصلاحات در مساجد.

سودمندی تجربه آمریکا در جنگ سرد علیه شوروی برای اثرگذاری آمریکا بر وضعیت کنونی جهان اسلام مورد تأکید گزارش است. این گزارش نتیجه «جنگ عقاید» را تعیین کننده جهت گیری آینده جهان اسلام تشخیص می دهد. گزارش مسلمانان میانه رو، لیبرال و سکولاریست را فاقد ظرفیت خود نهادینه سازی و تامین مالی می داند و از دولت ایالات متحده می خواهد سرمایه گذاری مالی خود در جهان اسلام را معطوف به شکل گیری و تقویت نهادینه سازی عناصر به اصطلاح میانه رو و سکولار متمرکز کند. چارچوب جنگ سرد محور چنین ارزیابی است:

«اما میانه روها منابع لازم برای ایجاد این شبکه ها را ندارند. آنها ممکن است به یک کاتالیزور خارجی نیاز داشته باشند. با تجربه قابل توجهی که قدمت آن به تلاش های ایالات متحده در طول جنگ سرد برای تقویت شبکه هایی از مردم متعهد به ایده های آزاد و دموکراتیک بازمی گردد، ایالات متحده نقشی حیاتی در هموار کردن زمین بازی برای میانه روها دارد. آنچه در این مرحله مورد نیاز است، استخراج درس هایی از تجربه جنگ سرد، تعیین کاربرد آنها در شرایط امروز جهان اسلام، و تهیه یک «نقشه راه» برای ساخت شبکه های مسلمانان میانه رو و لیبرال است» (راباسا و دیگران، ۲۰۰۷: iii).

جالب اینجاست که به سادگی فرض بر این است که اکثریت مسلمانان در سراسر جهان به آنچه که رند به عنوان اسلام معتدل معرفی می کند، پایبند هستند، اسلامی که از شریعت جدا شده و با مدرنیته سازگار است. هیچ پشتوانه آماری یا مرجع دیگری برای چنین ادعایی ارائه نشده است. موفقیت

احزاب سیاسی به اصطلاح اسلام گرا در سراسر جهان اسلام با این توجیه که افکار عمومی جمعیت-های مسلمان توسط تبلیغات بنیادگرایانه دستکاری شده است نادیده گرفته می‌شود.

واژه‌هایی که در ارزیابی استراتژی جنگ سرد ایالات متحده در قبال جهان اسلام تکرار می‌شوند عبارتند از: «جنگ سیاسی»، «تبلیغات» و «جنگ روانی». این سند از تعریف جرج کنان از جنگ سیاسی استفاده می‌کند:

«در گسترده‌ترین تعریف، جنگ سیاسی به کارگیری همه ابزارها به دستور یک ملت، بدون جنگ، برای دستیابی به اهداف ملی آن است. چنین عملیاتی هم آشکار و هم پنهان است. آنها از فعالیت‌های آشکاری مانند اتحادهای سیاسی، اقدامات اقتصادی و «تبلیغات سفید» تا عملیات‌های پنهانی مانند حمایت مخفیانه از عناصر خارجی «دوست»، جنگ روانی «سیاه» و حتی تشویق به مقاومت زیرزمینی در کشورهای متخاصم را شامل می‌شود» (راباسا و دیگران، ۲۰۰۷: ۱۱).

به گفته نویسندگان، یکی از بهترین مدل‌های جنگ سرد که برای شبکه‌سازی با مسلمانان میانه رو قابل استفاده است، کنگره آزادی فرهنگی است که با حمایت و هدایت و نظارت مستقیم سیا برپا شد و میلیون‌ها دلار بین سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۷ برای تقویت و شبکه‌سازی هنرمندان و فعالان فرهنگی لیبرال در اروپا صرف کرد.

در طول جنگ سرد، دولت ایالات متحده به چهار روش به شبکه‌سازی ضد کمونیستی کمک کرد:

۱. کمک به سازماندهی گروه‌های به اصطلاح شبکه‌سازی دموکراتیک مانند اتحادیه‌های کارگری، کنگره آزادی فرهنگی.

۲. ارائه کمک مالی، تأمین مالی از طریق بنیادها برای حفظ فاصله بین دولت ایالات متحده و گروه‌های مورد حمایت. سیا به طور مخفیانه از گروه‌ها و اهداف ضد کمونیستی حمایت مالی کرد.

۳. ارائه رهنمودهای خط‌مشی، هرچند در درجات مختلف. برای مثال، در مورد رادیو آزادی، سیاست در نتیجه هماهنگی میان کارکنان رادیو آزادی، سیا و وزارت امور خارجه طراحی شد.

۴. کنترل مستقیم رهبری سازمانهای بزرگ که «کمک مستقیم» نامیده می‌شود. در برخی موارد، کارکنان سیا به عنوان دستیار رهبری سازمان‌ها خدمت می‌کردند. در موارد دیگر، «دولت ایالات متحده سران همه سازمان‌های بزرگ را بررسی و تأیید کرد» (راباسا، ۲۰۰۳: ۲۷-۲۸).

اتخاذ این روش‌ها به ایالات متحده اجازه داد از طریق مداخله گسترده در امور داخلی کشورهای هدف، "بی سر و صدا" فضای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی آنها را به سمت اهداف خود تغییر دهد. پیشنهاد شده این شبکه‌سازی با پیروی از یک استراتژی «نامتقارن» و «انتخابی» صورت پذیرد به طوری که بخش محدودتری از جمعیت مسلمان یا به عبارتی کسانی را که با معیارهای ارائه شده برای مسلمانان میانه رو و لیبرال مطابقت دارند هدف قرار دهند. تمرکز بر این بخش‌ها ستون فقرات شبکه را ایجاد می‌کند. گفته می‌شود که «آکادمیسین‌ها و روشنفکران مسلمان لیبرال و سکولار، علمای مذهبی جوان میانه‌رو، فعالان اجتماعی، گروه‌های زنان درگیر در کمپین‌های برابری جنسیتی، و روزنامه‌نگاران و نویسندگان میانه‌رو» بهترین اهداف برای این منظور هستند. مسلمانان میانه رو چنین تعریف می‌شوند:

«مسلمانان میانه رو کسانی هستند که در ابعاد کلیدی فرهنگ دموکراتیک مشترک هستند. اینها شامل حمایت از دموکراسی و حقوق بشر به رسمیت شناخته شده بین المللی (از جمله برابری جنسیتی و آزادی عبادت)، احترام به تنوع، پذیرش منابع غیر فرقه ای قانون، و مخالفت با تروریسم و سایر اشکال غیرقانونی خشونت است» (راباسا، ۲۰۰۳: ۶۶).

پذیرش دموکراسی بیشتر به عنوان مخالفت با مفهوم دولت اسلامی توضیح داده می‌شود که نمونه صریح آن در نظام جمهوری اسلامی ایران است. گفته شده تقویت مفاهیم اجماع و انزوآگرایی و سکوت شیعی برای بالا بردن تمایلات دموکراتیک در جهان اسلام ارزشمند است. اصطلاحات بسیاری خارج از معنای مصطلح آن استعمال شده‌اند. به عنوان مثال، اجماع مترادف با حکومت اکثریت و افکار عمومی است. پذیرش منابع غیر فرقه ای قانون نیز بیشتر به معنای نفی التزام به شریعت در قانون‌گذاری است.

در مجموع، معیار میانه‌روی مقبول و «واقعی» در مقابل «فرصت‌طلبان» و «افراطی‌های استتار شده به عنوان میانه‌رو»، نفی شریعت اسلام و تقدم منابع اصلی آن است. هر چه فاصله انسان از فقه و شریعت بیشتر باشد و نقشی که برای اصول اسلامی در زندگی اجتماعی و سیاسی قائل است محدودتر باشد، نماینده اسلام معتدل اصالت بیشتری دارد. این گزارش خواستار ایجاد «یک ساختار نهادی در داخل دولت ایالات متحده» برای اجرای استراتژی فوق است و خواستار تدوین پایگاه داده

ای از شرکای قابل قبول بر اساس بازخورد گروهی اصلی از افراد و سازمان‌ها است.

نویسندگان اجرای چهار نوع برنامه را برای ترویج اسلام میانه رو توصیه می‌کنند: آموزش دموکراتیک، رسانه، برابری جنسیتی، و حمایت از سیاست. برای افزودن بر اقتدار آموزش دموکراتیک، استفاده از متون و روایات اسلامی توصیه می‌شود. حمایت از سیاست به موازات مفهوم دعوت انجام می‌شود و گفته می‌شود که عنصر مهمی برای گسترش جذابیت اسلام به اصطلاح میانه رو است.

یک ویژگی متمایز مهم ابتکار توصیه شده، ماهیت نامتقارن آن و درخواست آن برای تغییر در جریان اطلاعات از پیرامون جهان اسلام به قلب آن است. به عبارت دیگر، عمده کارها در کشورهای غیر عربی مانند اندونزی، مالزی و فیلیپین و همچنین در مهاجران مسلمان ساکن در کشورهای غربی انجام می‌شود. پیشنهاد می‌شود که متون به زبان‌های غیر عربی در حاشیه گردآوری و سپس به عربی ترجمه و به طور گسترده منتشر شود. به طور کلی، برای ایجاد شبکه‌های مسلمانان میانه‌رو، این گزارش راهاندازی ابتکاری را با الگوبرداری از کنگره آزادی فرهنگی در دوران جنگ سرد توصیه می‌کند. با توجه به دخالت قوی سیا در کنگره در طول جنگ سرد، به نظر می‌رسد نقش مشابهی برای سیا و بنیادهای همکار برای ایجاد این شبکه از مسلمانان مطیع پیش بینی شده است.

مؤسسه واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک

مؤسسه واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک^۱ از سال ۱۹۸۵ به عنوان شاخه ایدئولوژیک ایپک^۲ فعالیت می‌کند و از جمله اندیشکده‌های آمریکایی است که ماموریت آن شامل مقابله با اسلام‌گرایی است و از حمایت‌های مالی بنیاد اسمیت ریچاردسون بهره می‌برد. تعریف مختصری از ویژگی اسلام‌گرایان در گزارش رابرت ساتلوف رئیس این اندیشکده در کتابش با عنوان *نبرد/یاسه‌ها* در جنگ علیه ترور یافت می‌شود:

«اسلام‌گرا در اینجا به‌عنوان مسلمانی تعریف می‌شود که خواه از طریق مسالمت‌آمیز یا خشونت‌آمیز به دنبال تحمیل قوانین قرآنی (شریعت) و حکومتی مبتنی بر قرآن است ... نقطه عزیمت اصلی برای آنها ضرورت تحمیل «قانون الهی» برای حکومت به جای نظام‌های ساخت بشر است» (ستلاف، ۲۰۰۴: ۶۹).

¹ Washington Institute for Near Eastern Policy (WINEP)

² American Israel Public Affairs Committee (AIPAC)

بنابراین، تنها ویژگی تعیین‌کننده اسلام‌گرایی اعتقاد آن به این ایده است که حکومت از آن خداست و قانونگذاری باید مطابق با شریعت الهی باشد. از دید ستلاف، همه عوامل متمایزکننده دیگر، از جمله توسل به تروریسم یا پذیرش روند دموکراتیک، غیر مرتبط به نظر می‌رسند. بنا بر این تعریف، همه علل اسلام‌گرایان نامشروع و هر دو نوع گرایش به اسلام سیاسی شیعی و سنی مردود است. در این دیدگاه، جمهوری اسلامی ایران به اندازه دولت اسلامی (داعش)، حزب الله به اندازه حماس، و القاعده به اندازه اخوان المسلمین دشمن است. توصیه کلی سیاست مورد نظر محققان مؤسسه واشنگتن، ارتقای جنگ علیه تروریسم به نبردی برای مقابله با ایدئولوژی «افراط‌گرایی اسلامی» است.

وظیفه اصلی در این مبارزه برای دولت ایالات متحده «شناسایی، پرورش و حمایت از متحدان مسلمان در مبارزه علیه افراط‌گرایی، حمایت از سیاست ایالات متحده و ترویج ارزش‌های آمریکایی است.» برای پیروزی در این نبرد، به دولت ایالات متحده توصیه می‌شود که از تلاش‌های دیپلماسی عمومی سستی خود فراتر رفته و در سطوح مختلف مبارزه کند: «با اسلحه، با هوشمندی، با دیپلماسی، با تجارت، با ایده‌ها، با سیاست، با فرهنگ، و با سیاست. خواهد شد، همه در یک زمان» (راس و ستلاف، ۱، ۲۰۰۴: ۲).

راس و ستلاف معتقدند «رهبری، هدایت و منابع» نبرد ایدئولوژیک ایالات متحده علیه اسلام سیاسی باید به صورت متمرکز در شورای امنیت ملی آمریکا تدبیر و هماهنگ شود، توصیه‌ای که نشان می‌دهد این کارشناسان به موضوع مقابله با اسلام سیاسی به عنوان یک مسئله امنیت ملی می‌نگرند، موضوعی که ایالات متحده را ملزم به تقویت «توانایی خود برای به کارگیری ابزارهای غیر کشته‌کننده قدرت، از جمله دیپلماسی عمومی، ملت‌سازی، ترویج دموکراسی، و بازسازی پس از جنگ می‌کند». در جای دیگر، از این نبرد ایدئولوژیک به عنوان «شکل مبارزه ایدئولوژیک خانه به خانه» و «یک پروژه نسلی» یاد می‌شود.

ارتباط راهبردی مؤثر «اولویت ملی» است که به «بودجه کافی برای اجرای آن» نیاز دارد. سه هدف در این زمینه مطرح شده است: حمایت از نیروهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ضد اسلام. کمک به

¹ Ross & Satloff

عناصر همسو در جوامع مسلمان در جهت اصلاحات سیاسی فزاینده به سوی «آرمان آزادی»؛ و «برای ترویج درک و همدردی بیشتر با ارزش‌ها، فرهنگ و سیاست ایالات متحده» (راس و ستلاف، ۲۰۰۴: ۴۸). پیروزی بر اسلام‌گرایی در منطقه به عنوان پیش‌نیاز دستیابی به دموکراسی در منطقه ارزیابی می‌شود. ایران و سوریه دو میدان اصلی نبرد شناسایی شده‌اند که در آنها از واشنگتن خواسته می‌شود «به دموکرات‌های شجاع، اصلاح‌طلبان و لیبرال‌ها نزدیک شود و حمایت‌های سیاسی، اخلاقی و - در صورت امکان - مالی و مادی ارائه کند» (همان: ۴۹).

ستلاف در کتاب نبرد ایده‌ها، آموزش و نقش زنان در زندگی عمومی را به عنوان دو میدان نبرد کلیدی برای تقویت طرفداری از آمریکا در جوامع مسلمان/عربی معرفی می‌کند. آموزش کودکان، اصلاح برنامه درسی، آموزش زبان انگلیسی، موسسات آموزشی به سبک آمریکایی، و توزیع کتاب‌های درسی و مواد آموزشی مازاد ایالات متحده به عنوان برخی از بهترین ابزارها برای دستیابی به این هدف ارائه شده است. عبارتی که برای آموزش کودکان استفاده می‌شود قابل توجه است: «پرورش متحدان آینده»، «میدان نبرد مرکزی» (ستلاف، ۲۰۰۴: ۶۶). ستلاف معتقد است «نبرد ایده‌ها را باید بیشتر شبیه یک جبهه نظامی دانست... کمتر شبیه به یکی از بسیاری از ابتکارات دیپلماتیک... هدف، مسلماً در دراز مدت، باید پیروزی باشد نه فقط پیشرفت» (همان: ۱۰۴).

مهدی خلجی از کارشناسان ایرانی الاصل مؤسسه واشنگتن در آتارش که با حمایت بنیاد اسمیت ریچاردسون منتشر شده است تمرکز ویژه‌ای بر هراس‌افکنی نسبت به «تهدیدات عمیق بنیادگرایی افراطی شیعی» قرار داده است. وی این تهدید را ناشی از «سیاسی شدن» رهبری تشیع در ایران پس از انقلاب می‌داند. خلجی پژوهش‌هایش را معطوف به اسلام‌هراسی مبتنی بر مشروعیت‌زدایی از ولایت فقیه به عنوان خون اسلام سیاسی شیعی و محور مقاومت کرده است (خلجی، ۲۰۰۶: ۷).

آنچه برای مبارزه با اسلام سیاسی و ترویج اسلام میانه‌رو ترویج می‌شود در عمل نوعی تکفیرگرایی معکوس است به طوری که هر جریان مسلمان یا اسلامی که به هر طریقی بخواهد اسلام را در امور عمومی و سیاسی مسلمانان پیاده کند، متهم به خروج از دین واقعی است. مشروعیت اسلام این‌گونه افراد و نهادها خدشه دار شده و نابودی آنها امری ضروری تبلیغ می‌شود.

بحث و نتیجه‌گیری

در سال‌های پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ایالات متحده با گره زدن اسلام سیاسی به امنیت ملی خود، فعالیت‌های گسترده‌ای را در جهان اسلام در راستای ایجاد، تقویت، و گسترش اسلام به اصطلاح «میان‌رو» آغاز کرد. توجه به «الگوی نخبگانی فرآیند سیاست‌گذاری عمومی» نقش مهم بنیادها در اتخاذ روندهای جدید سیاسی-فرهنگی-ایدئولوژیک را نمایان می‌کند. بنیاد اسمیت ریچاردسون با ارائه حمایت از پروژه‌هایی اسلام‌ستیزانه برای منزوی کردن و کنترل حرکت‌های اسلامی به اصطلاح رادیکال/افراطی از سویی و ایجاد نوعی اسلام اروپامحور غیر سیاسی از سوی دیگر نقش مهمی در اتخاذ راهبرد جدید در سیاست تقابلی ایالات متحده علیه اسلام سیاسی به خصوص اسلام سیاسی نشأت گرفته از انقلاب اسلامی ایفا می‌کند.

نبرد جدید بر پایه‌ی اصول زیر شکل گرفته است:

۱. جنگ واقعی تقابلی است که در درون اسلام در حال وقوع است.
۲. کشورهای غربی باید در این تقابل فعالانه به تعامل با مسلمانان بپردازند و اسلام مورد نظر خود را ترویج کنند.
۳. افراد و حرکت‌هایی که برداشت به اصطلاح معتدلانه‌ای از اسلام دارند باید حمایت و تقویت شوند.
۴. میان‌روی به معنای عدم تقابل با ارزش‌های غربی تعریف می‌شود.
۵. اسلام میان‌رو دینی است که از نظر سیاسی پایبند به سکولاریسم باشد.
۶. غرب باید در تضعیف دیگر برداشت‌ها از اسلام فعال باشد.
۷. مشروعیت اسلام سیاسی (اسلام مقاومت و استکبارستیزی) باید از بین برود و این اسلام به عنوان یک ایدئولوژی صرف و نه یک دین معرفی شود.

در نهایت آنچه مورد نظر است «اسلام فرانسوی» است و نه «اسلام در فرانسه»؛ «اسلام انگلیسی» است و نه «اسلام در انگلیس»؛ «اسلام آمریکایی» است و نه «اسلام در آمریکا»؛ «اسلام عربستانی» است و نه «اسلام در عربستان»؛ «اسلام ایرانی» است و نه «اسلام در ایران» و ...

با توجه به نقش محوری مفهوم امت در رویکرد تقابلی شبکه مورد حمایت بنیاد اسمیت ریچاردسون

می‌توان گفت هدف اصلی اسلام سیاسی نشأت گرفته از انقلاب اسلامی مبتنی بر اندیشه اسلام ناب محمدی (ص) امام خمینی (ره) است چرا که گروه‌های تکفیری هیچ تهدید واقعی برای پروژه اصلاح اسلام ایجاد نمی‌کنند. حضور آنها به عنوان نیروی دافعه‌ای عمل کرده که اکثریت مسلمانان را از خود دور می‌کند، امری که به دوقطبی‌سازی رادیکالیسم/میان‌رو ختم شده و به پیشبرد پروژه دین-سازی کمک شایانی می‌کند. عناصر شرق‌شناسی به وضوح در شبکه مسائل مورد حمایت بنیاد در اهریمن‌سازی اسلام سیاسی مقاوم در برابر آمریکا و رژیم صهیونیستی دیده می‌شود. الزام اسلام به گذر از اصلاحات به عنوان پیش‌نیاز توسعه دموکراتیک با نوسازی دینی مبتنی بر ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی سیاسی غربی از عناصر شرق‌شناسی جدید است. ترویج اسلام میان‌رو، همراه با الزامات آن یعنی جدا کردن اسلام از شریعت و احکام اسلامی مانند حجاب - که در واقع مظاهر اجتماعی دین است - نمای جدید آن‌چه اسپوزیتو^۱ (۲۰۰۰) با عنوان «سکولاریزم بنیادگرای ستیزه‌جو» از آن یاد می‌کند می‌باشد تا اسلام سیاسی مقاومت-محور را از هر معنا و قدرتی تهی کند. الگوی جدید دین‌سازی در اصل نسخه‌ای نو از نظریه نوسازی^۲ است که با اندیشه استعماری مسئولیت انسان سفیدپوست^۳ عجین شده و آن‌گاه که در کنار سیاست تقابل حداکثری با اسلام سیاسی دیده شود نشان‌دهنده اهمیت روزافزون مقاومت اسلامی در تحولات جهان است. استفاده از الگوی نخبگانی فرایند سیاست‌گذاری عمومی و توجه به نقش همه نهادهای اثرگذار در این فرایند به خصوص بنیادها برای درک لایه‌های پنهان سیاست تقابلی آمریکا در رویارویی با اسلام سیاسی نشأت گرفته از انقلاب اسلامی و یافتن راهکارهای مقابله از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

^۱ Esposito

^۲ Modernization theory

^۳ The White man's burden

Al-Azami, U. (2022). *Islam and the Arab revolutions: The Ulama between democracy and autocracy*. Oxford, UK: Oxford University Press.

Arnove, R. F. (1982). *Philanthropy and cultural imperialism: The foundations at home and abroad*. Bloomington, IN: Indiana Univ Press.

Arnove, R., & Pinede, N. (2007). Revisiting the “big three” foundations. *Critical Sociology*, 33(3), 389-425.

Benard, C. (2003). *Civil democratic Islam: Partners, resources, and strategies*. Santa Monica, CA: RAND Corporation.

Berghahn, V. R. (2002). *America and the intellectual cold wars in Europe: Shepard Stone between philanthropy, academy, and diplomacy*. Princeton, NJ: Princeton University Press.

Berman, E. H. (1983). *The influence of the Carnegie, Ford, and Rockefeller Foundations on American foreign policy: The ideology of philanthropy*. Albany, NY: SUNY Press.

Dye, T. R. (1978). Oligarchic tendencies in national policy-making: the role of the private policy-planning organizations. *The Journal of Politics*, 40(2), 309-331 .

Dye, T. R. (2002). *Who's running America: The Bush restoration* (7th ed.). Upper Saddle River, NJ: Prentice Hall.

Dye, T. R., & Zeigler, H. (2003). *The irony of democracy: An introduction to American politics* (12th ed.). Belmont, CA: Wadsworth Publishing Co.

Esposito, J. L. (2000). Introduction: Islam and secularism in the twenty-first century. In J. L. Esposito & A. Tamimi (Eds.) *Islam and secularism in the Middle East* (pp. 1-12). New York: New York University Press

Friedman, T. (1981) Culture War II. *The Nation*
<https://www.cia.gov/readingroom/docs/CIA-RDP90-00845R000201030013-8.pdf>

Fukuyama, F. (1992). *The end of history and the last man*. New York: Free Press.

Huntington, S. (1996). *Clash of civilizations and the remaking of the world order*. Simon & Shuster.

Keith, J. (1997). *Mind control, world control*. Kempton, IL: Adventures Unlimited Press.

Arnove, R., & Pinede, N. (2007). Revisiting the “big three” foundations. *Critical Sociology*, 33(3), 389-425.

Khalaji, M. (2006). *The last marja, Sistani and the end of traditional religious authority in Shiism*. Washington, DC: The Washington Institute for Near East Studies.

Khalaji, M. (2023). *The Regent of Allah: Ali Khamenei's Political Evolution in Iran*. Lanham, MD: Rowman & Littlefield.

Nafisi, A. (2003) *Reading Lolita in Tehran*. New York: Random House.

Parmar, I. (2004). Institutes of international affairs: their roles in foreign policy making, opinion mobilization and unofficial diplomacy. In D. Stone & A. Denham (Eds.), *Think tank traditions: Policy research and the politics of ideas* (pp. 19-33). Manchester: Manchester University Press.

Parmar, I. (2006). *Anti-Americanism and the major foundations. The Rise of Anti-Americanism*. New York: Routledge.

Parmar, I. (2013). The ‘knowledge politics’ of democratic peace theory. *International Politics*, 50(2), 231-256.

Parmar, I. (2015). The “Big 3” foundations and American global power. *American Journal of Economics and Sociology*, 74(4), 676-703.

ProPublica. (n.d.). Smith Richardson Foundation Inc. <https://projects.propublica.org/nonprofits/organizations/560611550>

Rabasa, A., Benard, C., Schwartz, L., & Sickle, P. (2007). *Building moderate Muslim networks*. Santa Monica, CA: RAND Corporation.

Rabasa, A. (2003). *The Muslim World after 9/11*. Santa Monica, CA: RAND.

Roelofs, J. (2015). How foundations exercise power. *American Journal of Economics and Sociology*, 74(4), 654-675.

Rojc, P. (2016). The Smith Richardson Foundation's Neoconservative

Legacy. *Inside Philanthropy*.

<https://www.insidephilanthropy.com/home/2016/6/9/the-smith-richardson-foundations-neoconservative-legacy.html>

Ross, D., & Satloff, R. (2004). *Report of the presidential study group: Security, reform, and peace, the three pillars of U.S. strategy in the Middle East*. Washington, DC :The Washington Institute for Near East Studies.

Saghaye-Biria, H. (2020). *Political Islamophobia at American Policy Institutes: Battling the Power of Islamic Resistance*. London: Islamic Human Rights Commission.

Satloff, R. (2004). *The battle of ideas in the War on Terror: Essays on U.S. public diplomacy in the Middle East*. Washington, DC: The Washington Institute for Near East Policy.

Saunders, F. S. (2000). *Who paid the piper?: the CIA and the cultural Cold War*. London: Granta Books.

Schadlow, N. (n.d.). Victory! How donors helped win a war of ideas and how they can do it again. Philanthropy Roundtable.

<https://www.philanthropyroundtable.org/magazine/victory/>

Sciolino, E. (1996, January 21). The red menace is gone. But here's Islam., *New York Times*, p. 41

Smith Richardson Foundation. (2015). Militarist Monitor.

https://militarist-monitor.org/profile/smith_richardson_foundation/

Story, C. (2006). *The New Underworld Order: Triumph of Criminalism the Global Hegemony of Masonic Intelligence*.

Buckinghamshire, UK: Edward Harle Limited.